



انحراف مبنایی علم تجربی مدرن، تلقی ناسازگاری نظام طبیعی و الهی است

به گفته استاد دانشگاه تهران، انحراف مبنایی علم تجربی مدرن، هم‌عرض دانستن نظام الهی و نظام طبیعی بر اساس دیدگاه پوزیتیویستی است که به موجب آن، علت طبیعی و تجربی یک پدیده در تعارض با علت الهی آن قرار می‌گیرد.

به گفته استاد دانشگاه تهران، انحراف مبنایی علم تجربی مدرن، هم‌عرض دانستن نظام الهی و نظام طبیعی بر اساس دیدگاه پوزیتیویستی است که به موجب آن، علت طبیعی و تجربی یک پدیده در تعارض با علت الهی آن قرار می‌گیرد. محمد رضایی، استاد پردیس قم دانشگاه تهران در گفت‌وگو با خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، به طرح مباحثی درباره امکان تفکیک علم به علم دینی و غیردینی پرداخت.

محمد رضایی با بیان این‌که سابق بر این در حوزه تمدن اسلامی هیچ تفاوتی بین علوم تجربی و علوم دینی وجود نداشته است، اظهار کرد: در تمدن اسلامی، حوزه‌های علمیه و عالمان دین هم با قرآن و هم با روایات معصومین (ع) آشنا بودند و هم در مسائل علوم تجربی، علوم پایه و پزشکی سرآمد بودند. تمدن اسلامی دانشمندان بزرگی را در این عرصه‌ها به جامعه علمی تقدیم کرده است و برای مثال شیخ‌الرئیس ابن‌سینا یک عالم دین بود که هم در حوزه فلسفه تبحر داشت و هم در حوزه پزشکی و در حوزه ریاضیات و دیگر علوم سرآمد بود.

وی ادامه داد: بنابراین هیچ اختلاف و تفاوتی بین دین و علوم تجربی مشاهده نمی‌شد و در واقع جامعه هم تمایزی بین این‌ها قائل نبود. برای مردم همه این‌ها علم بودند و یک عالم دینی می‌توانست هر دو را فرا بگیرد. اصلاً حوزه‌ها مهد علم و دانش‌آموزی بودند و می‌دانیم که برای مثال همین ابن‌سینا برای کشف معضلات علمی خود از آموزه‌های دینی مدد می‌گرفت. محمد رضایی با اشاره به این مطلب که از نظر این عالمان، تفاوتی میان عالم تکوین و تشریع وجود نداشت، بیان کرد: از نظر آنان، هر دوی این ساحت‌ها آیات الهی و نشانه‌های خداوند بودند و در واقع چه آیات آفاقی و چه آیات انفسی و چه آیات قرآن همگی از نشانه‌های خدا بوده‌اند.

استاد پردیس قم دانشگاه تهران افزود: بر همین اساس، یک عالم دین، مسائل و قوانین تجربی را در هیچ مغایرتی با مسائل و قوانین دینی نمی‌دید و هر دو را مخلوق و نشانه‌های خدا می‌دانستند، اما از بعد از رنسانس و در تمدن غرب جریانی به وجود آمد و شکل گرفت که به جدایی علم و دین دامن زد.

وی در مورد جدا شدن علم از دین در تمدن غرب، عنوان کرد: در جریان رنسانس، کار به آن جا کشیده شد که علم را کاملاً متفاوت از دین و دین را هم در قلمروی متفاوت از قلمرو علم دانستند و قائل به تمایز کامل این دو حوزه شدند. البته کسانی که این دو حوزه را از هم متمایز می‌دانستند، انگیزه‌های متفاوتی داشتند و بعضی واقعاً برای دفاع از دین قائل به جدایی حوزه دین از حوزه علم شدند، چرا که سیطره مباحث علمی به گونه‌ای بود که جایی برای مباحث دینی باقی نگذاشته بود.

محمد رضایی با اشاره به وجود دو جریان تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی در دوران رنسانس، گفت: با وجود امکاناتی که در جریان عقل‌گرایی برای تبیین اعتقاد به عالم ماوراء وجود داشت، اما آن چه در تفکر و تمدن غرب غلبه یافت، جریان تجربه‌گرایی بود که معتقد بودند تنها ابزار شناخت ما حس است و همه معلومات ما باید از تجربه آغاز شود و به تجربه هم ختم شود و اگر چیزی خارج از قلمرو تجربه بود، آن را خرافه و سفسطه دانستند.

وی ادامه داد: برای مثال، دیوید هیوم تعبیری دارد و می‌گوید اگر به کتابی برخوردید که راجع به علوم تجربی یا راجع به ریاضی نباشد و نشود آن را تجربه کرد، آن را در آتش بیندازید و بسوزانید که در آن چیزی جز خرافه و سفسطه نیست. در نهایت آن چه با حاکم شدن این جریان تجربه‌گرایی شکل گرفت، مکتب پوزیتیویستی بود که با مکتب تحصلی آگوست کنت تداعی می‌شود.

این استاد فلسفه دانشگاه تهران در مورد جلوه تفکر غالب در غرب در اندیشه آگوست کنت بیان کرد: کنت سه مرحله ربانی، مابعدالطبیعی و پوزیتیویستی را برای اندیشه بشر قائل است و معتقد است که عالی‌ترین مرحله تکامل عقل انسان همین مرحله پوزیتیویستی است و دوران مراحل ربانی و مابعدالطبیعی به سر رسیده است. وی بر آن بود که در دوران فعلی ما باید بتوانیم علل پدیده‌ها را از طریق آزمایش و آزمون و اندازه‌گیری مشخص کنیم و آن مراحل دیگر جایگاهی در تفکر بشری ندارد. به تعبیر دیگر، در دوره علم و تمدن پوزیتیویستی مرحله ربانی منسوخ دانسته شد.

محمد رضایی با اشاره به انحراف مبنایی علم تجربی مدرن در این زمینه، بیان کرد: بر اساس دیدگاه علم تجربی مدرن و دیدگاه پوزیتیویستی، نظام الهی با نظام طبیعی در عرض هم و در تعارض با هم هستند و نه در طول هم و علت طبیعی و تجربی یک پدیده و حادثه ناسازگار با علت الهی است.